

ویژگی‌های زبانی قصص الانبیا (نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۱۴۶۹۷)

زهراسادات حاجی سیدآقایی

معرفی نسخه و مؤلف

در این مقاله به ویژگی‌های زبانی نسخه‌ای از یک قصص‌الانبیا پرداخته شده است. این نسخه به شماره ۱۴۶۹۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می‌شود و آغاز و پایان آن افتاده است. نسخه شامل ۱۶۹ برگ چهارده‌سطری است. متن موجود از نیمه داستان ادریس شروع شده و در اواسط داستان موسی به پایان می‌رسد. نام مؤلف یا کاتب آن شناخته نیست. بنا بر مندرجات فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، این متن احتمالاً در قرن یازدهم کتابت شده است (حسینی اشکوری، ۱۳۸۹، ج ۴۱، ص ۱۶۵). از کتاب‌های مورد استفاده کاتب تفسیر منهج الصادقین اثر ملا فتح‌الله کاشانی است که در قرن دهم نوشته شده است. زبان متن صبغه گویشی نیز دارد و نسخه از حیث لغات، مانند پیشوندهای ها و هو و واژه‌های کرتو، پخید (= پیخید) ... یا متونی که متعلق به مرکز ایران هستند قرابت دارد. مؤلف یا کاتب آن شیعی است. بنابراین، می‌توان احتمال داد که او متعلق به یکی از شهرهای قم، کاشان، آوه یا ری بوده و اگر اهل مازندران بوده، باید اهل ساری باشد که مرکز تشیع بوده است. البته این نکته نیز قابل تأمل است که دو منبع مستقیم این نسخه تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر منهج الصادقین است که در قلمرو گویش‌های مرکزی نوشته شده‌اند.

در مواردی اندک، چندین کلمه در متن دارای حرکت است، مانند بَمْرُدَمی (۲ پشت)، دُسْرُ (۶ رو)، سه (۷ رو)، تُو (۱۰۶ پشت)، نمک (۱۵۰ پشت)، و دَرُ مَدَّيْنِ (۱۵۲ رو). به‌نظر می‌رسد متن از روی نسخه‌ای مشکول کتابت شده‌است، زیرا کاتب در مواردی کلماتی را مشکول کرده و سپس روی آن‌ها را خط زده و صورت بدون حرکت را آورده‌است. در برخی کلمات در زیر «ی» /ī/ نشانه‌ای شبیه الف مقصوره گذاشته شده‌است، مانند بی‌جرمی (۱۱۰ رو)، توبودی (۱۱۰ پشت)، رفتی (۱۱۹ پشت)، ولی (۱۳۹ پشت)، شادکامی (۱۴۲ رو)، رفتی (۱۴۳ پشت)، بنهانی گفت (۱۴۶ پشت)، زبانی (۱۵۰ پشت)، ایمان آوری (۱۶۴ رو)، خالی کردند (۱۶۵ پشت). تنها استثنا کلمه خدای در «خدای تعالی» است که ظاهراً در آن الف مقصوره به‌جای کسره به‌کار رفته‌است: خدای تعالی (۱۶۷ رو).

در این مقاله این متن در دو سطح آوایی و واژگانی بررسی شده‌است. در هر جا که امکان مقایسه بوده، از متون دیگر نیز شاهدهایی آمده‌است.

تحولات آوایی

تحولات آوایی این متن زیر هفت مقوله حذف، اضافه، ابدال، تخفیف، ادغام، اشباع و قلب بررسی می‌شود.

۱- حذف

۱-۱- حذف «ر»

حذف «ر» از پایان کلمات و یا هجا: د بهشت^۱ (= در بهشت) [۱ رو]؛ هزا (= هزار)^۲ (۱۴ پشت)، چند هزاره‌ها سال (۶۹ پشت)، بزرگوا (= بزرگوار) (۳۷ رو)، با (= بار) (۴۷ رو)، اقرا (= اقرا) (۸۶ پشت)، گذا (= گذار) (۱۱۲ پشت)، مقدا (= مقدار) (۱۱۳ پشت)، هرروز (= هرروز) (۱۱۸ رو)، بسیا (= بسیار)^۳ (۱۲۷ پشت)، پرودگارا (= پروردگارا) (۱۳۶ رو)، دماندند (= درماندند) (۱۴۶ رو) (برای اطلاع بیشتر از این فرایند ← حاجی سیدآقایی ۱۳۸۷، ص ۷۵-۸۴).

۱. «د بهشت» در برگ ۱ رو آمده و در آغاز برگ ۱ پشت آمده‌است: «و در بهشت». «د» به‌جای «در» در تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۴، ص ۲۵۶ حاشیه؛ ج ۸، ص ۱۷۶؛ ج ۱۱، ص ۱۰۶ و ۲۷۹) نیز دیده می‌شود.
۲. هزا (= هزار) در سایر متن‌های کهن نیز دیده می‌شود: «جبریل ... لوی سبز دارد - او لویا بر بام کعبه بنزد او را شصت هزا پر باشد.» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۲۰، ص ۳۵۰؛ نیز ← حاجی سیدآقایی ۱۳۸۷، ص ۷۹ و ۸۷).
۳. بسیا (= بسیار) در الدرر فی‌الترجمان (ص ۳۱) و در خوابگزاری (ص ۲۵۲) نیز دیده می‌شود.

۲-۱- حذف W / V و مصوت بعد از آن در میان دو مصوت

نیارد (= نیورد) (۹ رو)، میار (= میاور) (۶۷ رو)، ترحم آر (۸۱ رو)، فرزند مرا بیار (۱۴۹ رو)، برم (= بروم) (۲۶ پشت). نمونه‌هایی از این نوع حذف در سایر متون نیز دیده می‌شود، مانند تو بری (= تو بروی) (ترجمه تفسیر طبری، ص ۱۱۰۲، ← حاجی سیدآقایی ۱۳۸۸، ص ۱۱۲ و ۱۱۳)، ببرد (= ببرود = بگروود) (تفسیر سوراآبادی، ص ۳۴۵۱، نسخه «لن»؛ آرنده (= آورنده) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۷۹، نقل از ناتل خانلری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷)، بیار (= بیاور) (تاریخ سیستان، ۲۹۴، نقل از ناتل خانلری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷).

۳-۱- حذف «ن»

حذف «ن» پس از مصوت بلند: چو (= چون) (۲۴ رو و ۱۳۹ پشت). درمقابل چون (۲۴ رو)، همچو (= همچون) (۲۵ پشت، ۲۶ رو، ۳۰ رو، ۵۴ پشت، ۷۰ پشت، ۱۵۹ رو)، گیها (= گیاهان) (۸ رو)، دوستا (= دوستان) (۸۳ پشت)، مؤمنا (= مؤمنان) (۹۴ رو). درباره حذف n باید گفت: «بعد از مصوت‌های بلند عنصر دندانی n به تدریج ضعیف و بعداً حذف شده، ولی ویژگی دماغی آن به مصوت قبل از خود منتقل شده است» (← صادقی ۱۳۸۳، ص ۷). حذف «ن» پس از مصوت کوتاه و قبل از صامت: حاجتمد (= حاجتمند)^۱ (۳۵ پشت)، خندید (= خندیدن) (۴۹ رو)، می خدد (= می خندد) (۱۳۵ رو). حذف «ن» از شناسه «ند»: کند (= کنند) (۱۶ پشت)، بماند (= بمانند): ایشان ... جاوید در دوزخ بماند (۵۱ رو)، برساند (= برسانند) (۱۷ رو و ۶۳ پشت)، بستاند (= بستانند) (۸۶ پشت)، ببیند (= ببینند) (۹۴ رو)، دهد (= دهند)، نیاید (= نیایند) (۱۳۰ رو) (← صادقی و حاجی سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۴۰-۴۱). حذف «ن» بعد از صامت: تشگی (= تشنگی)^۲: (۲۴ پشت و ۴۵ پشت).

۴-۱- حذف «د»

حذف «د» از شناسه سوم شخص جمع «-ند»: ساختن (= ساختند) (۷۵ پشت). در سایر متون کهن نیز این نوع حذف دیده می‌شود (← ناتل خانلری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۹۱ و نیز صادقی و حاجی سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۴۱-۴۳).

۱. سرما بُود اندر وی اثر کرده و به آتش حاجتمد گشت (چند برگ تفسیر قرآن عظیم، ص ۴۹).
۲. تش: /به کسر اول/ عطش و تشنگی را گویند (برهان قاطع).

حذف «د/ذ» پس از مصوت بلند^۱: فرمو (= فرمود) (۱ پشت)، بو (= بود) (۸۱ پشت)،
گشا (= گشاد) (۵۰ پشت)، ی (= ید) (۲۳ رو)،
حذف «د/ذ» پس از مصوت کوتاه: خو (= خود)^۲ (۹۸ رو)، ز (= زد) (۶۵ پشت)،
بشتاب (= بشتابد)^۳ (۹۴ رو)،
حذف d/δ میان دو مصوت و حذف یکی از مصوت‌ها: بستند (= بستند)^۴ (۸۷ رو).

۱-۵- حذف «ه»

حذف «ه» پس از مصوت بلند: شبانگا (= شبانگاه) (۸۱ پشت)، گنا (= گناه) (۱۰۲ رو).
حذف «ه» در میان دو مصوت کوتاه: مطاره (= مطهره)^۵ (۴۵ پشت). در مقابل مطهره
(۸۰ رو). در کلمه مطهره ابتدا «ه» حذف شده، سپس دو مصوت کوتاه، به مصوت بلند
تبدیل شده‌است.

۱-۶- حذف «ت»

حذف «ت» پس از «خ»: درهم‌آویخند (= درهم‌آویختند) (۷۱ پشت).
حذف «ت» پس از «ش»: هشاد (= هشتاد) (۱۱ رو)، هشتصد (= هشتصد) (۱۷ پشت)،
داشی (= داشتی) (۲۷ رو)، فرشه (= فرشته) (۶۷ رو) (برای مثال‌های بیشتر، ← حاجی
سیدآقایی ۱۳۸۹، ص ۸ و ۹).

۱-۷- حذف «س»

حذف «س» و مصوت کوتاه قبل از آن از کلمه نشست: نشست (= نشست)^۶: در حال
عافر نشست (۹۰ پشت)؛ لشکر را بفرمود تا برنشستند و خود برنشست (۱۴۲ رو).
حذف «ت» از کلمه هفتصد: در همه موارد، هفتصد به صورت هفصد آمده‌است (۲
پشت، ۱۸ رو، ۲۶ پشت، ۱۳۲ پشت، ۱۴۲ رو، ۱۵۸ پشت، ۱۶۵ رو).

۱. d بعد از مصوت به δ «ذ» تبدیل می‌شود.

۲. «خو» به جای «خود» در ترجمه نهج البلاغه (ص ۲۲) نیز دیده می‌شود.

۳. حذف «د» از شناسه سوم شخص مفرد در سایر متن‌ها نیز دیده می‌شود (صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۴۷ و ۴۸).

۴. besta(d/δa)nd.

۵. یک غرفه آب برگرفتند و در مطاره ریختند (قصص الانبیا، ص ۱۴۳، به نقل از لغت‌نامه).

۶. نیز در ترجمه تفسیر طبری، تاج‌التراجم، و قصص الانبیا (حاجی‌سیدآقایی ۱۳۸۹، ص ۲۳).

۱-۸- حذف هجای اول^۱

تش (= آتش)^۲: موسی دست به تش برد و در دهان نهاد دست و زبانش سوخته شد (۱۵۰ پشت).

۱-۹- حذف واو عطف

واو عطف گاهی در مواضع گوناگون، اعم از بین دو جمله، بین دو اسم، بین دو فعل، و بین دو عدد، حذف شده و فقط در یک مورد به جای آن ضمه آمده است: گفت: هزار دویست گز بود (۱۳ پشت)، ضحاک هزا دویست سال بزیست (۱۴ پشت)، بگریست پرسید (۲۵ پشت)، ابراهیم عادت او را شنیده بود مردی غیور بود (۴۲ رو)، دهان او را خون‌آلوده کردند بیاوردند (۸۵ رو)، به نان نمک ما بزرگ شدی (۱۶۳ پشت). بعضی از کاتبان قدیم در بیشتر جاهها، به خصوص در اعداد مرکب، «و» را به سبب آنکه تلفظ آن صدای ضمه دارد (نه واو عطف مفتوح عربی) کتابت نمی‌کردند (مفتاح‌المعاملات، مقدمه مصحح، سی‌ونه).

۱-۱۰- حذف شناسه

۱-۱۰-۱- حذف شناسه «ید» به قرینه لفظی

بود (= بودید): با دل خود گفت: این همه از بهر آن کردم و شما را گانیدم [نسخه: شما را اگانیدم] که توبه نکرده بودید و بر گناه مصر بود، گفتم تا توبه کنید (۱۲۶ پشت).

۱-۱۰-۲- حذف شناسه «ند» به قرینه لفظی

در پیش ایشان صف زدند و پای‌ها را تا زانو در سنگ نشانند (۲۰ رو)، روز دیگر برخاست از خواب با هم می‌گفتند (۲۵ پشت)، به درگاه قاضی‌الحاجات بنالید و دعا و زاری کردند (۱۲۷ پشت)، یوسف گفت: چون بدین جانب آمدید پدرتان چون بود؟ گفتند: گریان بود از بهر دو فرزند. گفت: بر کدام بیشتر می‌گرید؟ گفت بر یوسف (۱۲۸ رو)، مادر و خواهر پیش آمدند و موسی را در کنار گرفت (۱۶۲ رو)، روایت است که سر به سجده نهادند سر برنگرفت تا بهشت و دوزخ را بر ایشان عرضه کردند (۱۶۷ رو).

۲- اضافه

در این متن در چند کلمه فرآیند اضافه دیده می‌شود:

۱. این نوع حذف در کلمات فریدن (= آفریدن) و گاهی (= آگاهی) در ترجمه تفسیر طبری نیز دیده می‌شود (حاجی‌سیدآقایی ۱۳۸۸، ص ۱۳۵).
۲. تش: /به فتح اول و سکون ثانی/ آتش را گویند (برهان قاطع). در برخی گویش‌ها نیز تش به جای آتش کاربرد دارد (حسن‌دوست ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۷۷).

۲-۱- اضافه شدن «ن» قبل از «د» و بعد از a در شناسه سوم شخص مفرد^۱
بسازند (= بسازد)؛ برمیکنند (= برمی‌کند) (۲۰ پشت)، کنند (= کند) (۶۴ رو)، دارند (= دارد) (۱۰۶ رو).

۲-۲- اضافه شدن -en به پایان فعل امر و ماضی

این گوسفند را بگیر و بکش (۵۰ پشت)، پس یوسف را گفت نگران ای جان پدر که حق را فراموش نکنی (۷۸ پشت)، روایتست که یوسف را عشق به جایی رسید که تا زلیخا به خانه رفتن هفتاد بار بنگریست (۱۳۵ پشت).

۲-۳- اضافه شدن «ن» بعد از مصوت بلند

این (= ای): آن زن برپای خواست و گریستن آغاز کرد و گفت: این فرزند درین صندوق امانت دارم و بر کس اعتماد ندارم که به وی سپارم مگر بر تو (۱۵ پشت).

۲-۴- اضافه شدن «ر»

گرفتند (= گفتند)^۲: گرفتند تا ناقة [نسخه: نافه] صالح را کجا یابیم؟ (۲۵ رو)؛ سوار (= سوار): آینده‌گان پیادگانند و سواران (۵۵ پشت).

۲-۵- اضافه شدن «ه»

از نکات جالب توجه این متن، اضافه شدن «ه» در وسط و پایان چند کلمه است:
الف) پرهزن (= پیرزن)^۳: مرد پیامد و با پرهزنی گفت که دل در فلان دختر بسته‌ام (۱۵ رو)، این حیله را آن پرهزن راست کرده‌است (۱۵ پشت)، پرهزنی در آن حوالی بود (۱۹ پشت). درمقابل آن پرن کسی را مزد داد (۱۵ رو).

ب) اضافه شدن مصوت a یا ǝ به پایان بعضی کلمات که با «ه» غیرملفوظ نوشته شده‌است: کفایت: شر او از^۴ شما کفایت [۲۴ پشت] کنیم، ملامت: نه از ملامت سیر شدند و نه از او

۱. شناسه سوم شخص مفرد در پهلوی ēd- است که بعدها به ad- بدل شده‌است. در شاهد‌های فوق به نظر می‌رسد ēd- پهلوی ابتدا به edd- و سپس به end- بدل شده‌است (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۱۸ و ۱۹).
۲. غیراشتقاقی پس از مصوت (کوتاه یا بلند) و پس از صامت لثوی و دندانی و تیغه‌ای مشاهده می‌شود (صادقی ۱۳۸۴ الف، ص ۱۶-۱).

۳. «ه» در این کلمه نشانه مصوت a است. پرهزن در سایر متن‌های کهن دیده شده و در شعر نظامی مصوت میان‌هسته آن مشهود است: چراغ بیوه‌زن را نور مرده / خروس پرهزن را غول برده (خسرو و شیرین، ص ۴۷۸)، فراز رفتم و گفتم: ای پرهزن، این چه حال است؟ (بند پیران، ص ۶۸).
۴. «از» مکرر است.

اعراض کرد (۱۰۱ رو)، یک ساعته بخفت (۱۰۷ رو)، قیامته (۱۰۹ رو)، کفایته (اصل: کفایته) (۱۱۲ رو)، شفاعته کردیم (۱۱۹ پشت)، روایته (۱۲۰ رو)، عقوبته (۱۲۷ رو)، خدمته (۱۲۸ پشت)، نعمته (۱۲۹ رو)، دولته (۱۳۵ رو)، عقوبته (۱۳۹ رو)، درساعته (۱۳۹ پشت)، حاجته (۱۴۰ رو)، منزلته (۱۴۰ پشت)، برکنه (۱۴۱ پشت)، برهانه‌اش (۱۴۳ پشت)، روایته [۱۴۴ رو]، شفاعته (۱۴۶ پشت)، کفایته کند (۱۴۷ رو)، محنته (۱۴۷ پشت)، قیامته (۱۴۸ رو)، علتته (۱۴۸ پشت)، سیدوشسته (۱۴۸ پشت)، حرکتته (۱۵۰ پشت)، رسالته (۱۵۰ پشت)، لکنته (۱۵۰ رو)، صلابته (۱۵۰ پشت)، جراحتته (۱۵۰ پشت)، درساعته (۱۵۱ رو)، طاقتته (۱۵۲ پشت)، محنتته (۱۵۳ پشت)، خدمته (۱۵۴ رو)، درساعته (۱۵۵ پشت)، مسامحتته (۱۵۶ رو)، محنتته (۱۵۸ پشت)، ضالانته (۱۵۸ پشت)، مشارکنه (۱۶۱ رو)، رسالته (۱۶۴ رو)، بضاعتته (۱۶۸ رو)، رحمتته (۱۶۸ پشت)، حکایتته (۱۶۹ رو).

این ویژگی در برخی از متون کهن فارسی نیز دیده می‌شود:

استونه، پایدامه، تندیسسه، جوانه، دنبه، زنبوره (کرمینی، مقدمه، صدودوازه و صدوسیزده)؛ سبزه: آن درخت خشک‌شده را دید سبزه‌گشته و میوه لطیف آورده (قصص الانبیا، ص ۴۷۵)؛ سپیده: پسرش بیرون آمد، پیر و سپیده‌شده (همان، ص ۳۵۲)؛ بانگه: عیسی .. گفت: پیش از آن که خروه بانگه کند، یکی از شما کافر شود و مرا به درمی چند بفروشد (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۴، ص ۳۴۷، حاشیه، نسخه «لب»؛ ساعته: حالی ازدهایی گشت که هرچه ایشان به یک سال ساخته بودند به یک ساعته فرورد (همان، ج ۸، ص ۳۳۶، حاشیه، نسخه بدل «وز»، «آج» و «لت»).

درباره کلمات پره‌زن و کوه‌هها باید «ه» را نشان‌دهنده مصوت میان‌هشته دانست. علی‌اشرف صادقی و حاجی‌سیدآقایی (۱۳۸۹، ص ۶۲) می‌نویسند: «افزوده شدن مصوت‌های کوتاه i (e امروز) و a اساساً در کلماتی دیده می‌شود که به دو صامت یا به یک مصوت بلند و یک صامت ختم می‌شوند، مانند ابرها *abrihā*، کُنشیتها *kunīštihā*، آبها *ābahā*، بامها *bāmahā*. پس از افزوده شدن نشانه «-ها» به کلمات مختوم به دو صامت، سه صامت به وجود می‌آید که به علت دشواری تلفظ سه صامت به دنبال هم، یک مصوت میانجی بعداز صامت دوم افزوده می‌شود. در کلمات مختوم به یک مصوت بلند و یک صامت نیز پس از افزوده شدن نشانه «-ها» دشواری تلفظ به وجود می‌آید. به این سبب در اینجا نیز برای آسانی تلفظ یک مصوت کوتاه بعداز صامت پایانی کلمه پایه افزوده می‌شود و در نتیجه کلمه‌ای مانند آبها *ābhā* به آبها یا *ābahā* یا *ābihā* تبدیل می‌شود. این فرایند در زبان‌شناسی تاریخی *anaptyxis* نامیده می‌شود که در

فارسی آن را به «میان‌هشت» برگردانده‌اند. به این مصوت - یا صامت در بعضی مثال‌های نوع دیگر - واج anaptyctic گفته می‌شود که در فارسی آن را «واج میان‌هشته» می‌نامند. این مصوت به احتمال قوی در اصل یک مصوت خنتی /ə/ بوده که بعدها به طرف a و i گرایش پیدا کرده‌است. مثال‌های دیگر آن از، غیر از مورد جمع، کلمات مهربان، ارجمند، مهرگان، زردبند، سبزه‌قبا (= سبزه‌قبا)، پاسبان، کارگر، پیره‌زن (> پیرزن)، دیده‌بان (> دیدبان)، روزگار و غیره است.

در توضیح افزوده شدن «ه» در پایان برخی کلمات باید گفت در بعضی از متون کهن در پایان شماری از کلمات، مصوت‌های - ، - و - دیده می‌شود، مانند بفرستاد (قصص الانبیا، نسخه عکسی، گ ۲۰۰b)؛ دست (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۷۵)؛ دیو (میدانی، السامی فی الاسامی، ۶۴، س ۶) (برای شواهد بیشتر ← حاجی سیدآقایی ۱۳۸۹، ۷۲-۷۴). از این ضبط‌ها، وجود یک مصوت خنتی ə در پایان کلمه حدس زده می‌شود که در مرحله بعد به مصوت‌های - (a)، - (e)، تلفظ کهن: - (i)، - (o)، تلفظ کهن: (u) تبدیل شده‌است. اما در تعدادی از متون این مصوت با «ه» نشان داده شده‌است، شواهد فوق از این دست است (اشاره شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی). در همین متن در یک کلمه شاهد مصوت پایانی هستیم: موسی را چنان بایستی که با فرعون طعام خورد، آنگه حق نان و نمک افتادی (۱۵۰ پشت).

۲-۶-۲- اضافه شدن «ا» در آغاز فعل و اسم

۲-۶-۱- فعل

چون حق سبحانه و تعالی عاضی بیند و اثر ایمان بر چهره او آیند رحمت ازو دریغ ندارد (۱۱۷ پشت)، اگر یاری اخواهی از من خواه که بهترین یاری دهندگان منم (۱۱۸ پشت)، این متاع‌ها را برادرار^۱ و دیگر به صدقه بده (۱۲۸ رو).

۲-۶-۲- اسم

۱. اگر بیند که آفتاب برفت و ناپدید گشت آن داری بود که که از زمین برادرارند (خوابگزاری، ص ۲۳۸). در گویش همدانی، فعل امر اِپا به معنی «بپا، نگاه کن، تأمل کن» به کار می‌رود. این صیغه از فعل پاییدن و پیشوند فعلی e- ساخته شده‌است. این پیشوند در اکثر لهجه‌های مرکزی و لهجه‌های بختیاری و لهجه‌های فارس و بندرعباس باقی مانده و به شکل e-، ed- و جز آن تلفظ می‌شود و تقریباً معادل می در فارسی است (صادقی ۱۳۷۹، ص ۱۰۲).

اجبریل گفت (۶۷ پشت). در ضمن در آغاز یک کلمه، «آ» افزوده شده است: آزمین (= زمین): وی خدای آسمانست من نیز خدایی آزمینم (۳۹ رو).

۳- ابدال

گاهی در یک واژه به دلایل مختلف یک واج به واج دیگر مبدل می‌شود. در این متن نمونه‌های مختلفی از این فرآیند آوایی دیده می‌شود:

۳-۱- ابدال «ب» به «و»

ورخیز (= برخیز) (۱ پشت)؛ وا (= با/ باز): ایشان واپسین عاد بودند (۱۹ رو)، رو واپس نکند (۶۸ رو)، نگاه واپس کرد (۶۸ رو)، غلام را واپس ده (۹۲ پشت)، روی واپس کرد (۱۳۳ رو)، موسی عصا را واپس خود انداخت بانگی شنید واپس نگریست (۱۵۹ رو)، هر یک عضو و پر واهم می‌آمدند (۶۱ پشت)، از رحمت و مغفرت و آمرزش حق سبحانه و تعالی کی واماند (۹۹ پشت)، وارسته (۱۳۳ رو)، گرسنه و وامانده و رنجور (۱۵۳ رو)؛ لاوه (= لابه) (۸۰ پشت، ۸۱ پشت، ۱۳۶ رو)؛ ویهوش (= بیهوش) (۸۴ رو).

۳-۲- ابدال «س» به «ش»^۱

اشت (= است): شادی آن جهان در ناشادی این جهان اشت (۶۰ رو)؛ اشتوار (= استوار): در ساعت درها را اشتوار کردند (۹۶ پشت).

۳-۳- ابدال «ب» به «پ»^۲

پی (= بی): شهادت پی محبت اهل بیت سود ندارد (۶۶ رو)، از پی طاقتی نمی‌توانست استادان (۱۵۸ رو)؛ پرسد (= برسد): پس مادر موسی خواهر موسی را بنهانی گفت: برو و نگاه کن تا مگر از او خبر پرسد که بی‌طاقت گشته‌ام تا ببینیم از ملک تعالی چه آید (۱۴۶ پشت)؛ پر (= بر): هارون چون این سخن بشنید پر پا خواست و به خدمته موسی باستاد (۱۶۲ رو).

۳-۴- ابدال «ج» به «ح»^۱

۱. ابدال «س» به «ش» در سایر متن‌ها نیز دیده می‌شود: اشت (= است) (تفسیری بر عشری از قرآن مجید، ص ۲۷۴)؛ هشت (= هست) (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۸۵)، جشن (= جستن) (همان، ص ۴۲۸).
۲. ابدال «ب» به «پ» در سایر متن‌ها نیز دیده می‌شود: بخشنده (= بخشنده) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۵۵ قرآن ۴۹)، بوستان (= بوستان) (همان، ص ۸۵۵ قرآن ۴۲).

جراحی (= جراحی): در آن دم که جادوان را دست و پا ببرند در لذت بهشت و حوریان که نگاه می‌کردند چنان ربوده شده بودند که اصلاً الم بر جراحی^۲ ایشان پیدا نمیشد (۱۶۸ پشت).

۳-۵- ابدال «چه» به «چو»^۳

گفت: یا ملک‌الموت در صومعه بسته بود چو نوع آمدی؟ (۶۹ رو)، این چو بود که من با خویشتن کردم (۱۰۴ رو).

۳-۶- ابدال «ز» به «ژ»^۴

از همه بیژار گردد و از جمله بگریزد (۹۹ رو).

۳-۷- ابدال «آ» به مصوت «و»

فرو (= فرا): از بن درخت تا سر درخت نور فرو گرفته بود (۱۵۷ پشت)، هر سنگ که میل در میل بود همه را مار و کژدم فرو گرفته بود (۱۶۶ رو).

۳-۸- ابدال در شناسه

«ید» به جای «ند»: تقصیر نکنند و کین خدایان خویش باز خواهید (۳۴ پشت) (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۰، ص ۳۷-۳۹)؛ «ند» به جای «ید»: نمرود قبول نکرد گفت از برای من کاخی بسازند بلند تا برشوم (۳۶ پشت) (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۰، ص ۲۹-۳۰).

۴- تخفیف

منظور از تخفیف، کوتاه شدن مصوت بلند است. در این متن در چند کلمه فرآیند تخفیف دیده می‌شود:

۴-۱- تخفیف مصوت «آ» (ā/) به «_» (a/)

۱. ابدال «ج» به «چ» در متن‌های دیگر نیز دیده می‌شود: جهاد (= جهاد) (بحرالفوائد، ص ۲۵)، برچوشد (= برچوشد) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۸۶، قرآن ۹۹، چستگان (= جستگان) (همان، ص ۱۳۸۵، قرآن ۱۱۹)، چفت (= جفت) (همان، ج ۲، ص ۸۲۴، قرآن ۹۵).
۲. در نسخه «برا جراحی» است و ظاهراً روی «ا» در «برا» خط خورده است.
۳. چّه در لسان‌التنزیل (ص ۱۳۲) دیده می‌شود: أسمع بهم و أبصر: چّمایه شنواند و چّمایه بینانند. در قم امروز، «چه کنی» به شکل «چو کنی» به کار می‌رود (اشاره دکتر علی‌اشرف صادقی).
۴. این ابدال در انیس‌القلوب نیز دیده می‌شود: پوزش (= پوزش) (امامی، ۱۳۹۰، ص ۸۰).

ر (= را)¹: عصای خود ر که چهل گز بود (۱۷ رو)، این همه ازبهر آن کردم و شما ر آگانیدم [نسخه: شما ر آگانیدم] که توبه نکرده بودید (۱۲۶ پشت)؛ زربفت (= زربافته): جامه‌های زربفت بریشان انداخته (۳۲ پشت، و نیز ۹۱ پشت، ۹۴ رو، ۹۴ پشت، ۹۶ رو، ۱۱۱ پشت)؛ سپه (= سپاه): سپه‌سالاری بود مردمان وی را گفتند که ما را از دست این کافر برهان (۴۱ پشت)؛ دهن (= دهان) (۵۴ رو، ۸۴ پشت، ۱۰۵ رو، ۱۴۷ رو، ۱۴۷ پشت)، در مقابل دهان: دو انگشت در دهان او نهاد (۲۸ رو و نیز ۵۹ پشت، ۸۵ رو، ۸۵ پشت، ۱۱۱ پشت، ۱۴۶ رو، ۱۵۰ پشت، ۱۵۹ پشت، ۱۶۴ پشت). موارد متداولی مانند آنگه، نگه، گنه و هر گه نیز در متن دیده می‌شود.

۲-۴- تخفیف مصوت «و» (= \bar{o} و ندرتاً \bar{u}) به « \bar{u} » (= u و o)

آزقه² (= آزوقه = آذوقه): طبقه هفتم جای آزقه بود از گندم و جو و خرما (۸ رو)؛ ا (= او)³: هنوز پستان ا پر از شیر بود و می‌رفت (۲۳ پشت)؛ آرز (= آرزو)⁴: چنان شد که اهل مصر در آرزوی رویش ببقار شدند (۹۴ رو)؛ دردگر (= درودگر): دردگر گفت (۱۴۵ رو)، مادر موسی هر چند انتظار کشید آن دردگر نیامد (۱۴۵ پشت) در مقابل درودگر (۱۴۵ پشت)؛ فرختن (= فروختن)⁵: اینها قومی‌اند که برادر خود ... بفرختند (۱۲۶ رو).

۳-۴- تخفیف مصوت «ی» (= \bar{e}/\bar{i}) به « \bar{e} » (= i/e)

۴-۴- تخفیف در شناسه‌ها

در مصوت \bar{e} در شناسه دوم شخص جمع: دارد (= دارید): وصیت مرا به دو چیز نگه دارد که بکنید و دو چیز که مکنید (۱۴ رو)، گیرد (= گیرید): فرمان آمد آتش‌ها را که در معدن خود قرار گیرد که امشب شبیست که دوستی که از دوستان بخود راه نمایم (۱۵۶ پشت)؛ ← صادقی و حاجی سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۳۱ و ۳۲).

۱. استعمال «ر» به جای «را» در برخی متن‌های کهن فارسی دیده می‌شود و تلفظ آن احتمالاً «ر» /ra/ یا «ری» /ri/، /re/ یا /rə/ و شاید «ر» /ru/ یا /ro/ بوده‌است (صادقی ۱۳۸۵، ص ۳۵۲).
۲. در این کلمه «ذ» به «ز» بدل شده‌است. آزوقه در سفرنامه ناصر خسرو (ص ۶۷) نیز به‌کار رفته‌است: «آزوقه آن شهر به‌پشت ستور نشایستی داشتن». آزوقه در تاریخ سند (ص ۱۰۹) نیز به‌کار رفته‌است: «شاه‌بیگ آنچه از جنس مصالح قلعه‌داری و آزوقه در بیرون قلدهار و نواحی آن بود همه را درهم آورده».
۳. ا (= او) در تفسیری بر عسری از قرآن مجید (ص ۳۱۴) نیز دیده می‌شود.
۴. نمونه‌هایی از این تخفیف در سایر متن‌ها نیز دیده می‌شود: آرز (= آرزو) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۹۳۰، قرآن ۱۳۲؛ نیز ← کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۳۲)، ارزمند (= آرزومند) (تاج‌المصادر، ج ۱، ص ۱۳۶).
۵. بیخ: فرختن (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۳۶۸)، فرختندش به بهایی کاسته درم‌هایی شمرده» (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید، ص ۱۲۳).

در مصوتِ \bar{e} در شناسهٔ اول شخص جمع: نمایم (= نمائیم): از زحمت هود خلاص شویم و در پرستیدن بت ملازمت نمایم (۱۹ پشت)؛ ندیدم (= ندیدیم): ما آب فراوان ندیدم (۲۴ پشت)؛ چون بازائیم [نسخه: بازائیم] پارهٔ هیمة جمع کنم یا قربانی کنیم و بیاوریم (۴۷ رو)؛ ما آتش را از برای عقوبت دشمنان آفریده‌ام نه از بهر سوختن دوستان (۵۰ رو)؛ کنم (= کنیم): یوسف را از چاه برآریم و پاره پاره کنم و بیاوریم (۸۵ پشت) (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۲۰-۲۲).

در مصوتِ \bar{e} در شناسهٔ دوم شخص مفرد: گفت (= گفتی): نتوانم بودن که کودکان ضعیف دارم و بیچاره‌اند و آن‌ها را نتوانم گذاشت. آسیه گفت: راست گفت (۱۴۷ رو) (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۹۰، ص ۹ و ۱۰)؛ پراهن (= پیراهن)^۱ پراهنی بود که جبرئیل از بهشت آورده بود ... یعقوب آن پراهن را در گردن یوسف حمایل کرده بود (۷۳ رو)، پراهنی بفرستاد که درپوشد (۷۸ رو)، پراهن او را به خون آلوده کردند (۸۴ رو، و نیز در ۸۵ رو، ۹۸ پشت، ۱۲۷ پشت، ۱۳۰ رو، ۱۳۱ رو)؛ استادان (= ایستادان): به غیر از دو مورد، در تمام متن استادان به جای ایستادان آمده‌است: به تعهد ایشان باستاد (۳ پشت)، نوح چون بر سرکوحها استادی تا مگر دعوت کند (۶ رو)؛ یوسف در نماز استاد (۸۰ پشت، و نیز ۸۱ پشت، ۸۳ پشت، ۱۵۲ پشت و موارد دیگر)؛ استد (= ایستد): بر مقام محمود باستد (۱۳۳ رو)، عاصی که به عذر استد ... (۱۶۸ پشت)؛ نگرستن (= نگرستن): در آنجا نگرستند (۱۲۵ پشت)، پس به چاه فرونگرستند (۸۶ رو).

۵-۴- تخفیف در یای نکره

در مواردی یای نکره نوشته نشده‌است: باد (= بادی): باد سخت می‌بینم (۱۹ پشت)؛ دوست (= دوستی): هاجر را گفت که ابراهیم اسمعیل را کجا می‌برد؟ گفت به زیارت دوست می‌برد (۴۷ رو)؛ قصر (= قصری): در میان کوشک قصر برآوردند که به بالا هفصد گز بود (۱۴۲ رو)؛ پسر (= پسری): گفت: تا پسر [۱۴۵ رو] دارم در آنجا نهم؛ دختر (= دختری): و در خبر آمده‌است که فرعون را دختر بود و علته‌زده بود چون تابوت موسی را بگشادند آن دختر به نظارهٔ تابوت رفت موسی در او نگاه کرد در ساعت علت از او زایل شد (۱۴۸ پشت)،

در گذشته در بعضی متون نشانهٔ خاصی برای یای نکره وجود داشته (← تفسیر قرآن پاک) و در مواردی نیز به‌جای آن کسره گذاشته شده (← ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۲۳۶ و

۱. پراهن در تفسیر ابوالفتح رازی نیز دیده می‌شود: «جامه تمام باید که اندامش بازپوشد از پراهن و ایزارپای» (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۷، ص ۱۲۹)، «آنکه آن پراهن خونالود عرضه کردند و گفتند: اینک پراهن او خون‌آلود است» (همان، ج ۱۱، ص ۲۸ حاشیه)، «بدوید به در، بدرید پراهن او از پس» (همان، ج ۱۱، ص ۳۸ حاشیه)، «زلیخا به او رسید و در پراهن او آویخت» (همان، ج ۱۱، ص ۵۶ حاشیه).

(۲۷۷) و این نشان می‌دهد که «در قرون گذشته در بعضی مناطق ایران یای مجهول نکره (ē) به صورت مخففِ e تلفظ می‌شده است» (صادقی ۱۳۸۴، ب، ص ۵۴)، اما در برخی متون این کسره نیز کتابت نشده. ظاهراً e فقط در تلفظ می‌آمده و در خط منعکس نمی‌شده است. موارد فوق نیز از این دست است.

۴-۶- تخفیف در مصوتِ I

جز دو مورد، پیر^۱ به صورتِ پر آمده است: ابراهیم گفت: آلهی مردی پرم و آواز نرم دارم (۵۴ رو)، چون مدتی برآمد هر غریبی را که می‌دیدند از پر و جوان بدو عمل لواطه کردند (۶۲ پشت). در مقابل: بر آن پدر پیر ترحم آر (۸۱ رو)، اگر بر ما رحمت نکنی بدان پدر پیر ما رحمت کن که او از فراق سوخته است (۱۲۶ پشت)؛ نیندیشده (= نیندیشیده): هنوز تمام نیندیشده باشد (۵۹ رو)؛ می‌گرد (= می‌گیرد): اکنون از صلب پدر به رحم مادر قرار می‌گرد (۱۴۳ پشت).

۵- ادغام

یکی از فرآیندهای واجی ادغام شدن خصوصیات دو واج در یکدیگر و تبدیل دو واج به یک واج است (باقری ۱۳۸۲، ص ۱۱۶). در این متن در چند کلمه فرآیند ادغام دیده می‌شود:

د راه (= در راه): (۱ رو)؛ هر روز (= هر روز) (۴ پشت، ۱۱۸ رو)، در مقابل هر روز (۲ رو، ۴ پشت، ۹۴ پشت و موارد دیگر)؛ کارا (= کار را): نمرود آن کارا سخت گرفت (۲۷ پشت)، دوستر (= دوست تر) (۷۰ رو، ۷۱ پشت، ۱۰۲ پشت، ۱۰۳ رو)، در مقابل دوست تر (۵۷ پشت)؛ مادرا (= مادر را): یوسف [۸۹ رو] گور مادرا بدید؛ ازنندان (= از زندان): او را ازنندان بیرون نکتم (۱۰۴ پشت)؛ درسد (= در رسد): به خدای تعالی درسد (۱۰۶ رو)؛ گرد در (= گردد در): چندان مال جمع گردد در خزاین هیچ ملک نباشد (۱۱۲ رو)؛ هنوز زنده (= هنوز زنده): و او هنوز زنده است (۱۲۶ رو)؛ سختر (= سخت تر): در بنی اسرائیل هیچ بلا سختر از این نبود (۱۴۶ پشت)؛ تنورا (= تنور را): بیامد و سر تنورا برداشت (۱۴۵ رو).

۱. پیر در پهلوی pīr است (مکنزی، ص ۲۱۳).

۲. «آن کس را که پر پر باشد و بر راحله نتواند بایستادن، بر او واجب آن است که کسی را بفرماید تا از او حج کند، چون باقی شرایط حاصل باشد» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۴۴۹ حاشیه)، «جوان شد پس از آن که پر شده بود» (همان، ج ۱۱، ص ۱۵۲ حاشیه)، «زلیخا پر شده بود و نابینا شده بود» (همان، ج ۱۱، ص ۱۵۵ حاشیه). در گلستان سعدی (ص ۱۵۳) نیز پر به کار رفته است: «پر هُفَطَا ثَلَه جَوْتی می‌کند» (= پیر هفتادساله جوانی می‌کند).

۶- اشباع

منظور از اشباع تبدیل مصوت کوتاه به بلند است. در متن در چند کلمه فرایند اشباع دیده می‌شود:

اشباع فتحه (ـَ) به «آ» (در قدیم ā، در امروز â): به یک روایت هفتاد هزار کودک بکشتی (۳۴ رو)، او را در صحرا می‌داوانیدند (۸۰ رو)، بر هر ستونی ناوادانی بنهادند (۱۴۳ پشت).
اشباع ضمه (ـُ) به «و»: دوروغ (= دروغ): من بر حقم و راست گویم و آنچه ملک شما می‌گوید دوروغ است (۳۰ رو، و نیز ۸۰ پشت، ۸۵ پشت، ۱۲۵ پشت). در مقابل دروغ (۲۵ پشت، ۸۵ رو، ۱۰۶ رو و موارد دیگر). دوروغ در تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۸، ص ۶۱ حاشیه و ص ۸۱ حاشیه) و در اوراد الاحباب (ج ۲، ص ۲۷۶) نیز دیده می‌شود.

۷- قلب

«گاهی دو همخوان در ترکیب بر اثر همنشینی جای خود را با هم عوض می‌کنند، به طوری که همخوان نخستین جایگاه دومین را می‌گیرد و همخوان دومین به جای همخوان نخستین می‌نشیند. این فرآیند را قلب می‌گویند» (حق‌شناس ۱۳۷۸، ص ۱۵۶). در متن حاضر در چند کلمه فرآیند قلب دیده می‌شود: پنها (= پهنا): سبب گز بالای او بود و هفتاد گز پنهاء او شد (۵ پشت)، کشتی تمام شد. هزار گز بالای او بود و چهار صد گز بالا پنهاء [نسخه: پنهاء] او و هفت طبقه قرار داده بودند (۶ پشت)، صندوقی بساخت سه ارش و نیم بالا و یک ارش پنها (۱۴۵ پشت)؛ شهیه (= شیهه): و وقتی که سوار شدی اسب او شهیه‌ای کشیدی که تمام لشکر خیردار شدند (۱۳۴ پشت)؛ مهتل (= مهلت): پس فرعون مهتلی خواست تا بیست روز موسی مهلت داده (۱۶۵ رو، حاشیه)، شهیدان (= شهیدان): نماز پیشین کافر بودیم نماز دیگر به درجه شهیدان رسیدیم این لطف و کرم که تواند کرد (۱۶۷ پشت).

۸- کاربرد واو معدوله

«خو» در تمام موارد با هیچ نشانه و حرکتی مشخص نشده‌است و نیز در مواردی به «خ» ساده شده‌است، مانند خار به جای خوار و خان به جای خوان: وی را خار و ذلیل کنند (۷۶ رو)، ظالم بر درویش خاری کند (۱۱۴ رو)، شما مرا خار کردید من شما را عزیز کردم (۱۱۷ رو)، اگر دانستمانی که او دزدی کند و ما را در چشم عزیز، ذلیل و خار کند ما او را هلاک می‌کردیم (۱۱۹ رو).

۱. در تعدادی از متن‌ها پنها به جای پهنا به کار رفته‌است (تفسیری بر عشری از قرآن کریم، ص ۲۹۲، لسان‌التزئیل، ص ۶۶). در قم نیز بین عوام متداول است (اشاره دکتر علی‌اشرف صادقی).

پشت)، از بس که در محنت بنالید عزیز بود خار گردید (۱۳۴ رو)، نمرود را به من خان (۳۸ رو)، خادم‌ان در آمدند و خانی آراسته از طعام‌های گوناگون در آوردند و پیش ملک بر زمین نهادند. ملک گفت: شما را که آگاه کرد که من گرسنه‌ام؟ ایشان گفته [۱۱۳ رو] ما را یوسف فرمود که ملک گرسنه است و خانی از هرگونه طعام از برای ملک ببرید، هرچه خاستی بیافتی (۱۴۲ رو)، هرچند موسی^۱ خاست که باز گردد نتوانست (۱۵۵ پشت).

افزون بر این‌ها، در بسیاری موارد کلماتی که در اصل واو معدوله ندارند با «خو» نوشته شده‌اند: کشتی از گرانی بر نمی‌خواست (۹ پشت)، گفت: قم باذن الله. در حال سام برخواست و موی محاسن سفید [۱۳ رو] گشته، چون برخواستی سرش در ابر مالیدی (۱۵ رو)، آن زن برپای خواست و گریستن آغاز کرد (۱۵ پشت)، و نیز ۲۷ رو، ۳۲ رو، ۴۳ پشت، ۶۷ رو، ۹۰ رو، ۱۲۵ رو و موارد دیگر). این نکات نشان می‌دهد که واو معدوله در زمان کتابت نسخه و شاید در زمان تألیف کتاب از بین رفته بوده‌است.

۹- صامت میانجی

نکات اساسی درباره صامت میانجی در این نسخه به شرح ذیل است:

استعمال صامت میانجی همزه «ا»: بچاهش کجا رفت؟ (۲۵ پشت)، روز دویم رویه‌اشان سرخ شد (۲۵ پشت)، اسمعیل و هاجر کجااند (۵۱ پشت)، دانام (۱۱۳ رو)، من زبون شما؟ (۱۲۸ پشت)، عصاش مار بزرگی گشته (۱۵۵ پشت).

استعمال صامت میانجی «ء»: یا نوح دعاء تو اجابت شد (۵ پشت)، هفتاد گز پنهان او شد (۵ پشت)، گفت: خدای پدرم کیست (۲۹ رو)، اگر به رضای او بودی (۴۲ رو)، به رضای حق بودی (۵۷ پشت)، بهای طعام من اینست (۶۳ رو)، به بهای نیک ازیشان بخر (۱۱۷ پشت)، مرغزارهای سبز (۱۳۹ رو).

حذف صامت میانجی: گاه صامت میانجی به کار نرفته‌است: آنچه زایده بودند همه بالغ شدند (۸ رو)، از یک پهلوش تا پهلوی دیگر صد و بیست ارش بود (۲۳ پشت)، پدر گفت: چرا نستای تا زود بخرنند؟ (۳۱ رو)، توانای ندارند (۳۱ رو)، خدای را نسزد (۳۱ رو)، روشنای ماه (۷۴ پشت)، احوالها بی‌عقلانه می‌رسید (۵۲ رو)، یوسف گفت: اگر شما راست می‌گویید^۱ که جاسوسان نیستید (۱۱۸ رو)، جلاد را فرمود که بر دروازاها مصر دارها [۱۲۶ رو] آهنین بزدند (۱۲۶ پشت)، ملک تعالی^۱ دعا یوسف را اجابت کرد (۹۳ رو)، قیمت او به جای رسید که شنیدی (۹۳ پشت)، به

۱. به جای «می‌گوئید».

زیبای از او بهتریم (۱۰۱ پشت)، هرکس در جای سخن مرا می‌گویند (۱۰۲ رو)، موی‌هاش به جواهر بتافت (۱۰۰ پشت)، پدر تو می‌فرماید که مرده را زنده کنی (۱۲۲ رو)، گاوهای فربه سال‌های پر نعمتست و گاوهای لاغر سال‌ها قحط که از پس آن درآمد (۱۰۸ پشت)، حق سبحانه و تعالی بینیای به او داد (۱۳۵ پشت)، گفت: یا زلیخا به حق آن خدای که ترا جمال و جوانی و بینیای داد که رضا ده تا ترا خطبه توانم (۱۳۶ رو)، ازدهای دید به بالا همچو منار (۱۵۹ رو)، ستایش تو کنیم و تو دانای و بینیای (۱۶۱ رو).

در این باره علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰ الف، ص ۴۶) می‌نویسد: «به احتمال قوی یک همزه لرزشی قوی به عنوان صامت میانجی به کار می‌رفته است که کاتبان به علت ضعیف بودن تلفظ آن، آن را درخور ضبط ندیده‌اند».

استعمال صامت میانجی ی: گفت خدایی هست که از او باید ترسید (۳۱ پشت)، و سپاس مر خدایی را که همه چیز ما را نیک آفرید (۵۲ پشت)، آنجا که خواست که خانه خدا را بنا کند بالای بود (۵۴ رو)، فرودآید (۵۲ پشت)، گفت: بیاید [نسخه: بیاید] و بنگرید که جای آن هست که او را دوست داشتن یا نه (۱۰۱ رو)، گفت: ای فرشتگان بیاید و نظر کنید که جای آن دارد که من ایشان را دوست دارم (۱۰۱ رو).

استعمال یی^۱ (= ی. ی. سی به جای کسره اضافه است): خدایی آزمینم (۳۹ رو)، او ترا دعایی بد کرد (۴۳ رو)، در صحرائی قیامت می‌رود (۴۶ پشت)، می‌دانم که تو خدایی برحق (۱۴۲ پشت)، کسی که دعویی خدایی کند (۱۵۰ رو).

پیشوندها

۱- پیشوند «ها»

از جمله پیشوندهای فعلی به کاررفته در این متن، ها و هو است: ما وی را بنوازیم و در کار او تدبیر هاکنیم (۴۶ رو)، اگرچه محنته بسیار کشید آخر به مراد هارسید و ملک مصر یافت (۱۴۷ پشت)، نشان محبت ده چیز است: اول آنکه از مال جدا گردد، ... هفتم دل‌خسته [۵۸ پشت] باشد، هشتم با دوست مقیم باشد، نهم در سیر و علانیه یکسان باشد و پاک باشد، دهم از مردم هوبریده گردد، یازدهم با دوست آرمیده گردد، ابراهیم مرغان را بکشت و پاره‌پاره کرد و خود در میان باستاد و ایشان را بخواند [نسخه: بخواند] هوبریدند (۶۱ پشت).

۱. این کاربرد املائی است و ی اول صامت میانجی و ی دوم به جای کسره است.

ها مبدل فرا (z) frāz و هو مبدل فرو (d) frōd/δ است. تحول روی داده در این پیشوند ابدال فر- به ه- است (Lazard 1963, p. 160). استعمال این پیشوند و حرف اضافه از ویژگی‌های گویش‌های مرکزی ایران و نیز گویش‌های مازندران و سمنان است (صادقی ۱۳۸۱، ص ۴).

ها و هو در ترجمه کتاب المدخل الی احکام علم النجوم تألیف ابونصر قمی، که مترجم ناشناسی آن را در قرن پنجم و ششم به فارسی ترجمه کرده‌است، همراه هم دیده می‌شود (همان، ص ۵). هو در گویش ابوالحسن خرقانی در جمله‌ای به صورت هو (ژ) ضبط شده‌است (صادقی ۱۳۹۱، ص ۵۶). ها در متونی چون تفسیر ابوالفتوح رازی، شرح شهاب، المدخل، النهایه، اسکندرنامه، ترجمه فارسی شرف‌النبی، بحرفوائد و ترجمه فارسی نهج البلاغه دیده می‌شود (صادقی ۱۳۸۱، ص ۴ و ۵). البته این نکته قابل تأمل است که در کتاب المصادر ابوبکر بستی (صادقی ۱۳۹۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴) ها و هو و در تاریخ طبری (بلعمی) (خانلری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۱۹) ها به کار رفته‌است. بنابراین، نمی‌توان کاربرد این پیشوند را فقط به گویش‌های کناره دریای خزر منسوب کرد (خانلری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۱۹). این پیشوند در گویش شیراز به صورت ho یا hu و (o/)، که صورتی است از ho، بدل شده‌است (صادقی ۱۳۹۱ الف، ص ۱۳ و ۳۲)، در گویش لاری نیز پیشوندهای o، ho و â دیده می‌شود که صورت‌هایی از hō و hā هستند (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۳۲).

۲- پیشوندِ فرود

فرود آمدن (۹ رو، ۹۶ پشت، ۹ پشت، ۲۱ پشت، ۴۴ پشت، ۵۲ پشت، ۵۲ پشت، ۶۳ پشت).

۳- پیشوندِ فروز

کوه‌ها همه سر برداشتند تا مگر کشتی بدو فروز آید (۱۰ رو)، بر کوه جودی فروز آمد (۱۱ رو). فروز در سایر متون نیز دیده می‌شود: فروز آید (بخشی از تفسیری کهن به فارسی، چاپ آیه‌الله زاده، ص ۲۵۰)، خواست که فروز آید (ابومسلم‌نامه، ج ۳، ص ۲۳۵)، روزی بالای کوه فروز آمدند (حاتم‌نامه، روایت اول، ص ۳۳۳)، گرشاسپ چون به کنار دریا رسید، فروز آمد (هفت‌لشکر، ص ۵۰).^۱ تبدیل d بعد از مصوت به δ «ذ» و سپس به z در زبان فارسی سابقه دارد، مانند âdar < âðar < âzar (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۳۳).

۱. فروز آمدن امروز در قم نیز به کار می‌رود (اشاره دکتر علی‌اشرف صادقی).

۴- پیشوند فرو

فروبر (۵ پشت)، فرومال (۹ رو)، فرومی‌ریخت (۹ پشت)، فروهشتند (۸۶ رو)، و موارد بسیار دیگر.

۵- پیشوند باز

به هوش باز آمد (۵ رو)، بازبریدند (۱۷ پشت)، بازخوانم (۳۱ رو) و موارد بسیار دیگر.

۶- پیشوند بر

گرد بهشت برآمدند (۱ پشت)، روزگاری برآمد (۱۱ رو)، بر نمی‌توانست داشت (۱۷ رو)، برپرید (۴۰ پشت)، برجوشید (۴۵ رو)، و موارد دیگر.

۷- پیشوند در

درخواست (۸ پشت)، درر بود (۹ رو)، دراستاد (۹ رو، ۲۱ رو)، دررسید (۲۰ رو)، و موارد دیگر.

پسوندها

۱- پسوند - شت

این پسوند در دو کلمه از این متن دیده شده است: آزمایشت (= آزمایش): این تعلیق بود و آزمایشت (۸ رو)؛ پادداشت^۱ (= پاداشت = پاداش): حق ... عمل ناقص تمام پادداشت^۲ می‌دهد (۱۲۸ پشت). آزمایشت در قرآن قدس (ج ۲، ص ۳۳۱) دیده می‌شود و کلمه پاداشت نیز در تعدادی از متون کهن، مانند ترجمه تفسیر طبری (ج ۳، ص ۶۳۰)، اسکندرنامه (ص ۱۵۴)، تاج‌التراجم (ج ۱، ص ۲)، تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۲۰، ص ۳۰۰)؛ تاریخ قم (ص ۷)؛ کتاب المصادر (ص ۴۹۹) به کار رفته است.

۱. پادداشت در متن‌های دیگر دیگر نیز به کار رفته است: «مخالف و موافق را پادداشت پدید کرد» (تاج‌التراجم، ج ۱، ص ۱۷)؛ «تا پادداشت دهد خدای تعالی» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۵، ص ۲۶۶ حاشیه). پادداشت با ابدال د (ذ) به ی در تاج‌التراجم و تفسیر ابوالفتوح رازی به کار رفته است: «خبر دادن کنایت است از "جزا و پای‌داشت و عقوبت"» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۳۲)، «بنویسند ایشان را تا پای‌داشت دهد ایشان را خدای، نیکوتر آنچه کرده باشند» (همان، ج ۱۰، ص ۷۴)، «توقع کنی و انتظار و پای‌داشت آن را که کرده باشی...» (همان، ج ۱۰، ص ۳۵۴)؛ «خدای تعالی نزد وی است نیکویی و پای‌داشت» (تاج‌التراجم، ج ۱، ص ۴۵۲)، «آن کسانی را که اجابت کنند خدای خویش را پای‌داشت بهشت» (همان، ج ۳، ص ۱۱۴۱).
۲. نسخه: پادداشت.

پسوند *-išn* - پهلوی به صورت *-iš* به فارسی دری رسیده است. صورت دیگر این پسوند - شت (= *-iš̄t*) است که گاهی در آثار نویسندگان دوره نخستین فارسی دری دیده می‌شود (خانلری ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۲). علی‌اشرف صادقی در این باره می‌نویسد: «صورت *-iš̄t* (*-eš̄t*) که در فارسی گفتاری در بعضی کلمات دیده می‌شود، به نظر بنویست از همان صورت *-išn* و در نتیجه تباعد یا دگرگون‌شدگی^۱ بیرون آمده است. به نظر او این صورت احتمالاً در اصل در کلماتی پیدا شده که ریشه کلمه دارای یک غنه بوده است: فارسی یهودی مانشت، فارسی بدکنشت (← Benveniste, *les infinitifs*, p. 106). صورت *-iš̄t* در پهلوی نیز گاهی دیده می‌شود. در [گزیده‌های] زادسپرم (ص ۱۰۵) مانشت به کار رفته است. بنابراین تبدیل *-išn* به *-iš̄t* قدیم است. تبدیل *n* به *t* (یا به عکس) در بعضی کلمات دیگر فارسی و پهلوی نیز دیده شده، بدون اینکه قبل از آن‌ها غنه وجود داشته باشد: در فارسی کلمات دشن و دشت به معنی «دستلاف» است. همچنین کلمات یشت و یشن و جشن یکی است. نیز کلمه داش به معنی «کوره‌ای که خشت و خم و کوزه در آن پزند» و «کوره نانوائی» در قم و بعضی لهجه‌های دیگر به صورت داشت به کار می‌رود و احتمالاً اصل آن داشتن بوده است ... دارمستتر نوشته است که اسم مصدرهای مختوم به *-iš̄t* در فارسی یهودی به کار رفته است: خونریزشت، لرزشت، کنشت، آمرزشتها، نمایشت، سوزشت، آسایشت (← *Études iraniennes*, t. 1, p. 278). بنابراین، بعید نیست که صورت‌های مختوم به *-iš̄t* در اصل متعلق به بعضی لهجه‌های غربی و جنوب غربی که منشأ بسیاری از لهجه‌های فارسی یهودی است (Lazard, *Ibid.*, p. 133-4) بوده باشد» (صادقی ۱۳۵۰، ص ۷۷۳).

۲- پسوند - استان

پسوند - ستان و - ستان (در ایرانی میانه غربی: *-istān*) (ابوالقاسمی ۱۳۷۷، ص ۱۷۸) در این متن در سه مورد با املاي - استان به کار رفته است («۱») در آغاز کلمه نشان‌دهنده مصوت است): هندوان را وسوسه کرد که به بت‌پرستی مشغول گشتند. ترکستان و عربستان چنان شد که همه بت‌پرست شدند (۱۷ پشت)؛ بدان منگر که دست مؤمن در کفن گرفته و زنجیر بسته و در تابوت نهاده و به گورستان برند و در آن لحد تنگ و تاریک نهند (۱۱۱ پشت)؛ از وطن به غربت افتاده و

از میان دوستان به گورستان نقل کرده و از هم‌نشینان دور شده (۱۱۹ رو)، در مقابل به گورستان آل یعقوب رسیدند (۸۹ رو).

این املا در سایر متون کهن فارسی نیز دیده می‌شود: درختان استان (کرمینی، ج ۱، ۵۷۷)؛ انجیرستان (همان، مقدمه، نودویک)؛ اگر به ریگ‌استانی فرود آئیم که سنگ نبود ما آب از کجا آریم؟ (کشف‌الاسرار، ج ۱، ۲۰۶)؛ گفت... بر وی از صرع می‌ترسم که آن زمین من پری‌استان است، مبادا که وی را چشم‌زخمی رسد (ترجمه‌وقصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۳۵۴)؛ و آنک بیرون آورد چراستان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۰۱۰).

حرف اضافه اندر

اندر ساعت: اندر ساعت تیر باز آمد (۳۹ پشت)؛ اندرین سه روایت است (۳۹ پشت)؛ حکمت اندرین چه بود (۴۲ پشت)؛ مؤمناندر بهشت جمع شوند (۹۴ رو)؛ اندر آن وقت او را در تابوت آبیگینه گرفتند (۱۴۰ رو).

واو عطف

سه مورد حرف عطف به صورت «او» نوشته شده، اگرچه در دیگر موارد با نشانه «و» آمده است: وهب گوید که در مدت پنجاه سال کشتی تمام شد و در چوب و عمل او اشجار او در آن مدت باران نبارید (۸ رو)، هابیل را امانت بود که گوسفند کبش به یقین او اعتقاد درست از جهت قربان آورد (۵۳ پشت)، طباخ را گفت: سه روز دیگر ترا در زندان پرون برند او بردار کنند و مرغان از هوا درآیند و سرت را سوراخ کنند و مغز سرت را تمام بخورند (۱۰۶ پشت). این نشانه در سایر متون کهن، مانند ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۷۰ و ۱۸۸)، بخشی از تفسیری کهن به پارسی (ص ۱۲ و ۴۷)، تفسیر قرآن مجید (ج ۱، ص ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۸۸)، تفسیر شتقشی (ص ۷، ۸، ۱۳۱)، نیز دیده می‌شود (← نادل خانلری ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۵).

کاربرد مر

خدایتعالی مر آن فرزند را زنده گانی داد تا نه‌ساله شد (۲ پشت)، و نیز مر انبیا و اولیا را حق سبحانه و تعالی از محنت خالی ندارد (۴۲ پشت)، شکر و سپاس مر خدایی را که همه چیز ما را نیک آفرید (۵۲ پشت)، سپاس کرد مر خدای را (۶۷ پشت)، ملک ژتعالی فرمود که یا شعیب مر چندین گریه چرا می‌کنی^۱ (۱۵۴ رو)، سجده کردند مر خدای تعالی را (۱۶۶ پشت).

۱. نسخه: مر چندین گریه چرا گریه می‌کنی.

مطابقت با صورت پهلوی و یا نزدیک بودن به آن

گیا^۱ (= گیاه): ناحیتی دیدند آب و گیا بسیار و هوای خوش (۴۵ پشت)، بژمرده^۲ (= پژمرده): در روز قیامت سر از خاک بردارند به گناه آلوده در صحرای محشر پراکنده و از تشویش بژمرده و با کافران برآمیخته شوند (۶۱ پشت)، براد^۳ (= برادر): ما فرشتگانیم و این برادم میکائیل است (۶۳ پشت).

شناسه ēd-: می‌رسانید (= می‌رساند): گفت: یا یوسف، حَقّت سلام می‌رسانید که بگو (۹۳ رو)، یوسف گفت: اگر شما راست می‌گوید^۴ که جاسوسان نیستید، یکی اینجا باستید^۵ و باقی بروید و آن برادر را نیز بیاورید (۱۱۸ رو).

شناسه em-: ساره گفت: یا ابراهیم من هاجر را به تو دادم تا ترا فرزند آید که مرا فرزند نمی‌شود و ترا دل‌نگران فرزند می‌بینم [نسخه: به‌بینم] (۴۳ پشت)، گفت از برای من کاخی بسازند بلند تا برشوم و وی را ببینم [نسخه: می‌بینم] (۳۶ پشت)، بهم رسانیم (= بهم رسانم): آن زن گفت: ای پر بزرگوار چون فرود آمدن شرط نیست دمی توقف کن تا طعامی بهم رسانیم و بر سر دست نگاه دارم تا تناول کنی (۵۲ پشت).

کسره اضافه با املای «ی»: گفت: ای ملک‌الموت اگر کافران را هیچ عقوبتی بد نباشد دیدار تو کفایتست (۶۰ رو)، ازدهای شد هفتاد دو ارش بالا و از لبی تا لبی دیگرش بیست و پنج ارش (۱۶۴ پشت).

واژه‌ها

واژه‌های به‌کاررفته در قصص الانبیا چند دسته‌اند: ۱. واژه‌هایی که در اکثر متون زبان فارسی کاربرد دارند؛ ۲. واژه‌هایی که در دوره‌های خاصی و در متون معدودی به‌کار رفته‌اند؛ ۳. واژه‌هایی که در فرهنگ‌ها ضبط شده‌اند، اما شاهی برای آن‌ها نیامده‌است. ۴. واژه‌هایی که در فرهنگ‌های قدیمی و جدید معنای درست و روشنی ندارند؛ ۵. واژه‌هایی که از فرهنگ‌ها فوت شده‌اند. در اینجا مهم‌ترین واژه‌های متن را فهرست‌وار می‌آوریم، البته در مواردی که لازم بوده شواهد را نیز از متن آورده‌ایم:

۱. گیاه در پهلوی giyā(h) است (مکنزی، ص ۲۹۷).
۲. معین در حواشی برهان قاطع (ج ۱، ص ۴۰۰) آورده است: پژ ظاهراً اشتباه قدیمی است به‌جای بژ bizh.
۳. brād به معنی «برادر» در پهلوی دیده می‌شود (مکنزی، ص ۵۴).
۴. به‌جای «می‌گوئید».
۵. به‌جای «باستد».
۶. کسره اضافه در پهلوی ā است (مکنزی، ص ۹۲).

آگانیدن آگاهانیدن: ^۱ شمار آگانیدم (۱۲۶ پشت).
ابیند ^۲ بیند (۱۱۷ پشت).
ازمان ^۳ زمان: ملک تعالی فرمود که ترا ازبهر تسبیح تو عفو کردم از مرگ ولیکن این ازمان به آسمان آی (۳ رو).
اشتوار: درها را اشتوار کردند (۹۶ پشت).
اصلی ذاتاً: موسی گفت: کافر نبودم مسلمان بودم اصلی (۱۶۴ رو).
افزونی سرگین: افزونی از حیوانات و آدمی در کشتی زیادت شد (۹ رو).
امسالین ^۴ (۲۸ پشت).
اند اندک: تو ای بیچاره باین عمر اند ایمنی و ساکن نشسته‌ای (۱۴ پشت).
انداخت افتاد: تیر باز آمد و بر سر نمرود انداخت. سر او زخم‌دار شد (۳۹ پشت).
بحل کردن (۴۳ پشت، ۹۰ پشت).
بخیدن [= پخیدن] پیچیدن: ^۵ موسی عصا را بینداخت عصا بر خود بخید و به ناله درآمد (۱۶۶ رو).
آگانیدن در تاج‌التراجم (ج ۲، ص ۱۱۰۱، حاشیه) و ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۳۰۶) و فرهنگنامه قرآنی (ج ۴، ص ۱۴۷۴) نیز دیده می‌شود.
۲. e-bēnad
۳. ازمان بیمار شم، اوی شفا دهد مرا (قرآن قدس، ج ۲، ص ۲۴۰).
۴. سال امسالین یازده ماه گیریم (تاریخنامه طبری (تاریخ بلعمی)، ج ۳، ۸۷)؛ سال امسالین نوروز طرب‌ناک‌تر است / پار و پیرار همی دیدم، آندوهگنا (منوچهری، ص ۲).
۵. گفت: توریت در حریر و دیبا پیختند و در زروسیم گرفتند (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۲، ص ۷۳)، او موسی را در خرقة‌ای پیخت (همان، ج ۱۵، ص ۹۸).
برفچیدن برگزیدن: جبرئیل آمد [۹۹ رو] که ملک تعالی می‌گوید که آن کودک را بر تو حق شهادت است او را به وزیری خود برفچینا [نسخه: برفینا]. عجا آن کودک را یکبار گواهی داد خدمت و وزارت یافت ... (۹۹ پشت).
بژمرده پژمرده (۶۱ پشت).
بستن کوبیدن؟، زدن؟: پس آن ازدها آن کاخ را و قبه را برگرفت و بینداخت و در زمین بست (۱۶۶ پشت).
بل بله: یعقوب گفت: پس یوسف من زنده است؟ گفت: بل، طلب کن که بیابی (۱۲۲ رو).
بودن سپری شدن: سه سال دیگر بود (۳۲ رو).
بودن فرارسیدن: تا روز عید بود (۳۲ پشت، و نیز ۱۴۴ پشت).
بهوش بیهوش: ابراهیم بیفتاد و بهوش رفت. چون به هوش باز آمد، گفت ... (۶۰ رو). بهوش شد (۸۴ پشت).
پادداشت: حق ... عمل ناقص تمام پادداشت می‌دهد (۱۲۸ پشت).
پاکیز ظاهراً پاکیز = پاکیزه: از آن آلودگی پاکیز گردند (۶۱ پشت).
پامرد پامرد (۱۶۸ رو).

۶. ظاهراً این کلمه، مصحف برفچیدن است که در شرح فارسی شهاب‌الاحبار (ص ۱۶۲) دیده می‌شود: چون وقت قیامت نزدیک آید، برفچیند [= اُنْتَفَى] مرگ گزیدگان اُمت من. در پُلی میان شعر هجایی (ص ۳۰) در فچیدن، به معنی «درچیدن»، دیده می‌شود: گفتند زمین را آب درچین، تو که آسمانی، دامن در فچین.
۷. از wistan پهلوئی به معنی «انداختن». پس تلفظ آن /بستن/ است (اشاره دکتر علی‌اشرف صادقی).

تجربیت آزمون: به حکم تجربت با یوسف به هفتاد زبان سخن گفت (۱۱۲ پشت).

تش آتش: موسی دست به تش برد و در دهان نهاد دست و زبانش سوخته شد (۱۵۰ پشت).

تشگی تشنگی: ستوران ما همه از تشگی هلاک شدند (۲۴ پشت). تشگی بر ایشان غلبه کرد، هرگز در حرم مکه آب ندیده بودند (۴۵ پشت).
تمام شیر: یوسف صدیق دوساله گشت و تمام شیر شد، مادرش درگذشت (۷۲ رو).

توانی توانایی: آن پادشاهی که مرا در یک شب بینایی و جمال و توانی داد و جوانی را به من بازدهد (۱۳۵ پشت و ۱۳۶ رو).

تهدید دادن: (۲۵ پشت).

جان‌دار محافظ (۲۷ رو).

جباری کردن می‌خواهی که مرا هلاک کنی هم‌چنان‌که دی‌روز آن مرد را بکشتی جباری خواهی کرد در زمین که هر روز یکی را بکشی (۱۵۱ پشت).

جسته شدن: چون یوسف از چشم ایشان جسته شد از محنت ایشان رسته شد (۸۲ پشت).

چو: چه: ابراهیم متحیر گشت گفت: یا ملک‌الموت در بسته بود چو نوع آمدی؟ (۶۹ رو). این چو بود که من با خویشتم کردم (۱۰۴ رو).

حساب‌گاه: ای بنده گنه‌کار هر چه خواهی می‌کنی، روزی باشد که در حساب‌گاه ملک‌تعالی استاده باشی، دوزخ تافته و ترازوی عدل آویخته (۸۳ پشت).

حفظ و نگاهداشت: حافظ و نگاهدار: حفظ و نگاه داشتی من تو باشی (۸۱ رو).

حلالی حلالیت خواستن (۱۳۷ رو).

۳. «طاق» باشد و «آنچه در توانی او گنجد» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۸۹).

پایان پائین: آن صندوق را به پایان آن کوه بردند و بنهادند (۱۵ پشت).

پایندان: (۱۰ رو).

پر پیر (۴۶ پشت، ۵۲ پشت، ۵۴ رو، و موارد دیگر).

پراده پرده؟ از ایشان بگذشت و به پراده خاص رسید (۲۷ رو).

پومرد پیرمرد (۵۲ رو).

پوه‌زن پیره‌زن (۱۵ رو، ۱۵ پشت، ۱۹ پشت).

پس بس: یعنی یا آسمان پس که آب ریختی و یا زمین تو نیز آب بازگیر (۱۰ رو).

پشمان (۳۱ پشت، ۱۰۵ پشت، ۱۵۰ پشت).

پشمانی (۱۵۹ رو).

پندارید پنداری: اگر او یوسف نیست پس بر نوحه ما چرا چندین نوحه می‌کند، پندارید که با ما در محنت شریک است (۱۲۹ پشت).

پنغبر ای ملعون، خواب انبیا و پنغبران هر چه بینند راست باشد (۴۷ پشت).

پنغمبر: نوح گفت: یا جبرئیل این پنج کس چه کسان‌اند؟ پنغمبرانند؟ (۷ پشت).

پنها پهنای (۱۴۵ پشت).

پوشیدگی بیوسیدگی؟ برادران در غم بند و زندان بودند. یوسف در غم پدر و پوشیدگی (۱۲۸ رو).

پیغبر (۴۲ پشت، ۵۱ پشت، ۸۵ رو، ۱۵۲ پشت).

پیغبری (۱۶۱ رو).

پیغمبر: قصه نوح پیغمبر علیه‌السلام (۳ پشت).

۱. بر آنجا ماهی بود ... به‌نزدیک سرش نمک نهاده بود و به‌نزدیک پایانش سرکه نهاده بود (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۲۱۳); درختی را دید از پایان تا سر سبز (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۲).

۲. می‌توان آن را «پیغبر» نیز خواند. تصویر این کلمه در نسخه چنین است:



- حقیقی:** پدرش گفت: ای ابراهیم این که می‌گویی به جد می‌گویی یا همچو کودکان بازی می‌کنی زیرا که این سخن حقیقی [کذا] نیست؟ (۳۰ رو و ۳۰ پشت).
- خاله‌پسر:** یوسف را خاله‌پسری بود (۱۴۱ پشت). درمقابل پسرخاله (۸۰ پشت).
- خانه‌خدای میزبان** (۱۱۷ رو).
- خدا** خدایی: بداند عجز خود را که وی را خدا نشاید (۲۸ رو).
- خدیدن** خندیدن: گفت: حال من به جایی رسیده‌است که بر من می‌خدد (۱۳۵ رو).
- خسبیدن** (۷ رو، ۱۳ رو).
- خوبازکردن از:** خو از زنان باز کرده بودند (۶۲ رو).
- خورد کوچک** (۳۴ پشت، ۱۳۰ پشت، ۱۳۲ رو).
- خورده** خورد، خرد: هرچه سنگ خورده بود همه را فروبرد (۱۶۶ پشت).
- خون‌خاره:** در پی هوای نفس اماره شیطان خون‌خاره مانده‌ای (۶۴ پشت).
- دانستن** شناختن: من شما را نمی‌دانم (۶۳ رو).
- داوانیدن** دوانیدن (۸۰ پشت).
- دبها؟** ظاهراً دنده‌ها: موسی از گرسنگی بی‌طاقت شد و چنان شده بود که دبه‌ای او از بیرون می‌توان شمرد (۱۵۲ پشت).
- دراو** دزد: آن فرزند دیگر که تو او را گرفته‌ای و در حبس کرده‌ای بدان که او دراو نیست، زیرا که از رسولان دزدی نیاید (۱۲۴ رو).
- دراپند** درآرند: نامه کردار ایشانرا به گرد ایشان درآیند و به دستشان دهد (۱۳۰ رو).
- درپند:** آن خانه را هفت درپند کرده بودند (۹۶ پشت).
- در خشم رفتن:** ابراهیم هرچند کرد نبرید در خشم رفت و کارد بینداخت (۵۰ رو).
- درخواه** خواهش (۱۰۰ پشت).
- درست** سالم: پراهن درست بود (۸۵ رو).
- درنوشتیدن** خوردن، تناول کردن: اگر طعام دنیا ندادند طعام بهشت دربنوش^۳ (۸۳ پشت).
- دروغزن** (۸۵ رو).
- دست‌رنج** دست‌برنجن: دست‌رنج از یاقوت در دست کرد (۹۶ پشت).
- دل چیزی داشتن:** هیچ دل آن داری که انکار از میان برداری تا ما نیز آزار از میان برداریم (۱۶۰ رو).
- دل ماندگی:** اسحق بترسید که مبادا عیص را دل ماندگی باشد و قصد یعقوب کند، او رابه روم فرستاد (۷۱ رو).
- دنیا:** چندین ملامت دنیا کشیده (۱۶۱ رو).
- دیگر روز:** دیگر روز گرگ در گله افتاده‌است (۷۶ پشت).
- درست و درست:** پس ساره را ببرند و گروهی دیگر بر ابراهیم راست و درست شدند (۴۲ پشت).
- رپوده شدن:** چنان رپوده شده بودند که اصلا الم بر چراحت ایشان پیدا نمی‌شد (۱۶۸ پشت).
- رحمت کردن** بخشودن (۲۰ رو: ۲ مورد).
- رسیدن** رسانیدن: باد شمال بوی پراهن به دماغ یعقوب رسید (۱۳۱ رو).

۱. رفتن در معنی «شدن»: یکی را از ملوک کنیزکی چینی آوردند. ... ملک در خشم رفت و مر او را به سیاهی بخشید (گلستان، به نقل از لغت‌نامه)، در خراسان به‌جای شدن، رفتن به‌کار می‌رود (لغت‌نامه).
۲. خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار نوشند (گلستان، به نقل از لغت‌نامه، ذیل نوشتن).
۳. در نسخه زیر «ن» سه نقطه است.

- روغن کردن** روغن مالیدن: نیمه سر او را بشست و روغن کرد (۵۲ پشت).
- زحمت دادن** آزردن: اگر ... ناقه را زحمت دهید شما را عذاب آید (۲۴ رو).
- زراعیان؟** گویند زراعیان او دوازده هزار سگ [۵۶ رو] بود همه قلاده زرین در گردن.
- زشتی کردن** کینه و دشمنی و بدرفتاری کردن: با او هیچ زشتی مکنید (۷۸ پشت).
- زند زنده**^۱: بینم مرده را چه نوع زند کنی؟ (۶۰ رو).
- زیرجامه** (۹۶ پشت).
- سحری** سحر: وقت سحری بود که باهوش آمد (۸۴ پشت).
- سردادن** رهاکردن^۲: باد به مقدار بینی گاوی سر دهید [۱۹ پشت] و به عادیان سر دهید.
- سوخته شدن**: دست به تش برد و در دهان نهاد دست و زبانش سوخته شد (۱۵۰ پشت).
- سوزش کردن**: و شعله زدی تابه آسمان و دود نداشت و سوزش نمی‌کرد (۱۵۸ رو).
- شایستن** ممکن بودن: گردبرگرد وی ریگ ریخت و نگذاشت که آب روان گردد ... اگر آن نکردی شایستی که همه بیابان آب گرفتی (۴۵ پشت).
- شتریار** یک بار شتر: ایشان پاره‌ای پشم و پنیس و کشک جمع کردند. هریک شتری بار و روانه شدند (۱۱۵ پشت).
- شش‌ماه** شش‌ماهه: پسر سیم را بیاوردند شش‌ماه بود و شیرخواره بود (۱۶۹ پشت).
- شغل؟** چندان‌که فرعون در شغل افتاده بود و جادوان جان می‌دادند (۱۶۵ رو).
- طوغ** طوق: آن طوغ شد در گردن او (۱۰ پشت).
- عافر** ریگ‌توده: در حال عافر [نسخه: عافر] نشت (۹۰ پشت).
- عربی**: این همه عرب بودند و عادیان ایشان بودند و فرزندان اسمعیل از ایشان عربی یافتند (۱۸ رو).
- غصه کردن** ظاهراً دق کردن^۳: عزیز غصه کرد و هم در آن سال بمرد (۱۳۴ رو).
- غمخوارگی کردن** (۶۲ رو).
- فرقت دید** فرقت‌دیده (۹۰ رو).
- فروز آمدن** فرود آمدن (۱۰ رو، ۱۱ رو).
- فرو کردن** بستن: آن فرشتگان در خانه شدند و در فرو کردند. ایشان در باز نتوانستند کرد (۶۷ پشت).
- فرو گرفتن**: اهل زمین را به دست فرو گرفتند (۱۸ رو). ناقه را به شمشیر فرو گرفت (۲۵ رو).
- فرومالیدن**: یا نوح دست در پیشانی فیل فرومال، فرومالید (۹ رو).
- فرووختن**: شما مرا فرووختید و من بناختم (۱۱۷ رو).
- فروهستن** (۸۶ رو).
- قدبالا**: در میان ایشان دو ملک بودند چهارصد گز قد بالای ایشان بود (۲۰ پشت).
- قرابت**: همه قرابت نزد من آیند (۱۳۱ پشت).

۳. لایلاف: سازانیدن و ساخته شدن به هم، او (= و او) مردن و غصه کردن (متحمدمروزی، ص ۱۱)، ابولهب بعد از استماع واقعه بدر غصه کرده عدسه بیرون آورده به دوزخ شتافت (حافظ حسین، ج ۲، ص ۴۶۵).

۱. زند (= زنده) در تفسیری بر عسری از قرآن مجید (ص ۶۹) نیز آمده است.
۲. دادید سر ای طایفه دستی به هم آرید / ورنه سرتان دادم خیزید معافید (سنایی، به نقل از لغت‌نامه).

- قربا اقربا:** یعقوب دعوتی ساخته بود و جمله قریبا و خویشان را جمع آورده بود (۷۴ رو).
- قوی زور:** قوی زور بودند (۱۸ رو).
- کار:** تار: به قدر خانه از دهن خویش کار تنید (۵۴ رو).
- کار افتادن:** اتفاق افتادن: موسی بنی اسرائیلی را گفت: بگریز که کار افتاد (۱۵۱ رو).
- کارساز کردن:** خدای خود را بگو تا کار ساز کند که من با او حرب کنم (۳۹ رو).
- کارسازی:** (۱۳۹ رو، ۱۳۹ پست).
- کارسازی کردن:** (۱۳۱ پ و ۱۳۲ رو، ۱۶۵ رو).
- کدخدا:** داماد: چون فرزندی به حد بلوغ برسد در حال او را کدخدا سازند (۶۴ رو).
- کدخدا:** شوهر: ابراهیم گفت: کدخدای تو کی باز آید؟ گفت: ندانم (۵۲ رو).
- کرتو:** ابراهیم کشت می کرد و غله را آبیاری می کرد. چون یک کرتو پر گشت، لیبک زدی و نماز گذاردی (۶۲ پست).
- کلاه دوشاخ:** (۱۴۲ رو).
- کله دوختن:** گله دوشدن: پرسید که اسمعیل و هاجر کجانند؟ گفت: به کله دوختن به صحرا شدند (۵۱ پست).
- گذاشتن:** رها کردن: ایشان به یک بار جمله پیش پدر شدند و آن خدمت و ادب که عادت ایشان
۱. در فرهنگ‌ها کُرو، کری و کره را نیز به این معنی ضبط کرده‌اند. در قم کاریه /kariye/ به معنی «تار عنکبوت» به کار می‌رود (صادقی ۱۳۸۰ ب، ص ۹۸).
۲. در لغت‌نامه ذیل کردو آمده‌است: مصغر کرد، یعنی کرت کوچک. و آن نام هریک از پاره‌های زمین مزروع است که با مرزی از قسمت دیگر جدا کنند سهولت آبیاری را: مساح می‌باید که از کردو باغ بیرون نیاید تا برزیگر و معمار ارباب حاضر نشوند (تاریخ قم، ص ۱۰۸).
- بودی، گذاشتند (۷۶ پست). زلیخا عزیز را بگذاشت و دل به بنده خود داد (۱۰۰ رو).
- گران:** وقتی سخن گفتی زبانش گران بودی (۱۵۰ پست).
- لاوه:** (۸۰ پست، ۸۱ پست، ۱۳۶ رو).
- مالش:** (۱۰۴ پست، ۱۰۹ رو، ۱۱۳ پست).
- ماندگی:** خستگی (۱۳۹ پست).
- مانستن:** به مردم این ولایت نمی‌مانید (۶۳ رو).
- محدثی کردن:** چون دلش بگرفت با او محدثی کردی (۱۵۶ رو).
- مستقیم:** راوی گوید که یعقوب نامه نوشت و این مستقیم است از برای آنکه او نامه بعد از فراق این یامین نوشت (۱۲۳ پست).
- مسخرگی داشتن:** (۶ پست).
- مطاره مطهره:** (۴۴ رو، ۴۵ پست).
- ملامت شکنجه:** فرعون روسپاه گفت: از این سخن بازگرد و توبه کن و اگر نه بفرمایم تا ترا ملامت کنند (۱۶۹ رو). فرعون گفت: [دست] و پای شما را ببرم و بر دار کنم. گفتند: فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ. آنچه خواهی بکن. و نیز روایت است که سر به سجده نهادند سر برنگرفت تا بهشت و دوزخ را بر ایشان عرضه کردند. آنگه سر بر آوردند و گفتند: فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ. یعنی به خدای تعالی باز گشتیم این لطف را نگر که به ما کرد بکن آنچه خواهی کرد ما را ازین ملامت باکی نیست (۱۶۷ رو).
- مهندسی:** اندازه‌گیری (۶ پست).
- نومک:** (۱۴۷ رو).
- نشستگاه:** (۱۷ پست).
- نماز پیشین:** (۱۶۷ پست).
- نماز خفتن:** (۸۴ رو، ۱۶۱ پست).
- نماز دیگر:** (۱۶۷ پست)

- واقعه:** یوسف پدر خود را در واقعه دید که با او می‌گفت: ... (۱۴۱ رو).
وحل‌العقیم (۱۹ پشت).
وحی الهام: به کوه‌ها وحی الهام آمد (۱۰ رو).
وستور ستور (۳۴ پشت).
هارسیدن (۱۴۷ پشت).
هاگردن (۴۶ رو).
هشاد هشتاد (۱۱ رو).
هشصد هشتصد (۱۷ پشت).
هفتده: او را به هفت‌ده درهم سیاه فروختند (۱۲۱ رو).
هفده (۱۴۱ رو).
هفصد (۲ پشت، ۱۸ رو، ۲۶ پشت، ۱۳۲ پشت، ۱۴۲ رو، ۱۵۸ پشت، ۱۶۵ رو).
هوپردن: نشان محبت ده چیز است: اول آنکه از مال جدا گردد، ... نهم در سیر و علانیه یکسان باشد و پاک باشد، دهم از مردم هوپریده گردد، یازدهم با دوست آریمده گردد (۵۹ رو).
هوپردن: ابراهیم مرغان را بکشت و پاره‌پاره کرد و خود در میان باستاد و ایشان را بخواند [نسخه: بخواندد] هوپردند (۶۱ پشت).
یاددادن: ملک تعالی فعل ترا یاد می‌دهد (۸۳ پشت).
یاری خواهی: اگر یاری خواهی از من خواه (۱۱۸ پشت).

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۷)، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران.
اسفراینی، ابوالمظفر شاهفورین طاهرین محمد (۱۳۷۴-۱۳۷۵)، تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، به اهتمام نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، علمی و فرهنگی - میراث مکتوب، تهران.
اسکندرنامه (۱۳۴۳)، به تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
امامی، علیرضا (۱۳۹۰)، «ویژگی‌های زبانی انیس‌القلوب»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۴، صفحه‌های ۶۵-۱۱۳.
باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۴۵)، اورادالاحباب و فصوص‌الآداب، به تصحیح ایرج افشار، دانشگاه تهران، تهران.
باقری، مه‌ری (۱۳۸۲)، مقدمات زبان‌شناسی، قطره، تهران.
بحرفوائد (۱۳۴۵)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، به تصحیح مرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی، قبله - میراث مکتوب، تهران.
بیهقی، ابوجعفر احمدبن علی‌بن محمد المقرئ (۱۳۶۶)، تاج‌المصادر، به تصحیح هادی عالم‌زاده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (۱۳۵۳)، به تصحیح احمدعلی رجایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
پند پیران (۱۳۵۷)، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

- تاریخ قم (۱۳۱۳)، ترجمه حسن قمی، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، توس، تهران.
- تاریخ‌نامه طبری (منسوب به بلعمی) (۱۳۸۰)، به تصحیح محمد روشن، سروش، تهران.
- ترجمه المدخل الی احکام علم النجوم (۱۳۷۵)، به تصحیح جلیل اخوان زنجانی، علمی و فرهنگی — میراث مکتوب، تهران.
- ترجمه‌های فارسی از قرآن مجید (۱۳۸۶)، به کوشش علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۳۹-۱۳۴۴)، به اهتمام حبیب یغمایی، دانشگاه تهران، تهران.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، به کوشش علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ترجمه قرآن [ری] (نسخه مورخ ۵۵۶ هجری) (۱۳۶۴)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، چاپ نخست، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران.
- کتاب نهج البلاغه (۱۳۸۵)، به تصحیح عزیزالله جوینی، دانشگاه تهران، تهران.
- ترجمه و فقه‌های قرآن (۱۳۳۸)، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، دانشگاه تهران، تهران.
- تفسیر شُنُقُشی (= گزاره‌ای از قرآن مجید) (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- تفسیر قرآن پاک (۱۳۴۴)، نسخه عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- تفسیر قرآن مجید (= تفسیر کیمبریج) (۱۳۴۹)، به اهتمام جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- تفسیری بر عشری از قرآن مجید (۱۳۵۲)، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- چند برگ تفسیر قرآن عظیم (۱۳۵۱)، به کوشش غلامرضا مایل هروی، عکسی، کابل.
- حاتم‌نامه (روایت اول، هفت سیر حاتم) (۱۳۸۶)، به تصحیح حسین اسماعیلی، معین، تهران.
- حاجی‌سیدآقایی، اکرم‌السادات (۱۳۸۷)، «بررسی تحولات یک واژه فوت‌شده از فرهنگ‌های فارسی»، مجله نامه پارسی، سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، صفحه‌های ۷۵-۹۵.
- حاجی‌سیدآقایی، اکرم‌السادات (۱۳۸۸)، «لزوم تصحیح مجدد ترجمه تفسیر طبری»، مجله معارف، دوره بیست‌وسوم، پیاپی ۶۸، صفحه‌های ۱۰۹-۱۳۸.
- حاجی‌سیدآقایی، اکرم‌السادات (۱۳۸۹)، «لزوم بازنگری در تصحیح قصص الانبیای نیشابوری»، ضمیمه ۲۱ مجله آینه میراث.
- حاسب طبری، محمدبن ایوب (۱۳۴۹)، مفتاح‌المعاملات، به کوشش محمدمین ریاحی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- حافظ حسین کربلایی تبریزی (۱۳۴۴)، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، به تصحیح جعفر سلطان‌القرایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- حسن‌دوست، محمدحسن (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی — موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- حسینی اشکوری، صادق (۱۳۸۹)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، جلد ۴۱، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۸)، آواشناسی (فونتیک)، آگه، تهران.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- خلف نیشابوری، ابواسحق ابراهیم‌بن منصور (۱۳۴۰)، قصص الانبیا، به کوشش حبیب یغمایی، تهران.
- قصص الانبیا، نسخه شماره ۱۴۶۹۷ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی.
- خوابگزاری (۱۳۴۶)، به تصحیح ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، دانشگاه تهران، تهران.
- رازی، ابوالفتوح (۱۳۶۵ به بعد) *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن* (مشهور به تفسیر ابوالفتوح)، به کوشش محمدجعفر یاققی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی.
- زوزنی، ابوعبدالله حسین‌بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، نشر البرز، تهران.
- سعدی (۱۳۸۱)، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۸۰-۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران.
- شرح فارسی شهاب‌الخبار (۱۳۴۹)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۰)، «مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر»، راهنمای کتاب، سال ۱۴، شماره ۴، ۵ و ۶، صفحه‌های ۳۰۶-۳۱۳.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۹)، نگاهی به گویشنامه‌های ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰ الف)، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰ ب)، فارسی قمی، باورداران، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۱)، «گویش‌شناسی ایران بر اساس متون فارسی: گویش‌های مرکزی»، مجله زبان‌شناسی، سال هفدهم، شماره ۱، صفحه‌های ۸-۲.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۲)، «درباره گویش لارستانی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۸، شماره ۱، صفحه‌های ۱۲۰-۱۳۷.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۳)، «دو تحول آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۹، شماره ۲، صفحه‌های ۹-۱.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۴ الف)، «یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۰، شماره ۱، صفحه‌های ۱۶-۱.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۴ ب)، «تدقیقی در تحفة الملوک»، نشر دانش، شماره ۱۱۰، صفحه‌های ۵۲-۶۳.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۵)، «نکاتی درباب ترجمه تفسیر طبری مصحح مرحوم یغمایی»، چاپ‌شده در ارج‌نامه حبیب یغمایی، تدوین سیدعلی آل داود، تهران، میراث مکتوب.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۱ الف)، «ابیات شیرازی سعدی در مثلثات»، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دوره جدید، شماره ۱، صفحه‌های ۳۷-۵.

- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱ ب)، تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بستی، ضمیمه ۲۳ مجله آینه میراث. صادقی، علی‌اشرف و اکرم حاجی‌سیدآقایی (۱۳۹۰)، «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی قدیم»، مجله دستور، شماره ۷، صفحه‌های ۳-۵۷.
- صادقی، علی‌اشرف و اکرم حاجی‌سیدآقایی (۱۳۸۹)، «برخی نشانه‌های نادر جمع در زبان فارسی»، مجله دستور، شماره ۶، صفحه‌های ۵۴-۷۶.
- طرسوسی، ابوظاهر (منسوب) (۱۳۸۰)، ابومسلم‌نامه، به تصحیح حسین اسماعیلی، معین - قطره - انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- فرونگ‌نامه قرآنی (۱۳۷۷)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، آستان قدس رضوی، مشهد.
- قرآن قدس (۱۳۶۴)، به اهتمام علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران.
- کریمینی، علی‌بن محمدبن سعید (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به اهتمام علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- لسان‌التزیل (۱۳۴۴)، به اهتمام مهدی محقق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- متحده المروزی، محمدبن منصور (۱۳۶۱)، الدرر فی الترجمان، به تصحیح محمد سرور مولایی، علمی و فرهنگی، تهران.
- معصوم بکری، سید محمد (۱۳۸۲)، تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی، به اهتمام عمر بن محمد داوود پوته، اساطیر، تهران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- منوچهری دامغانی (۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹)، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، دانشگاه تهران، تهران.
- میدانی، ابوالفضل احمدبن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، تاریخ زبان فارسی، فرهنگ نشر نو، تهران.
- ناصرخسرو (۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶])، سفرنامه ناصرخسرو، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.
- نظامی، الیاس (۱۳۶۶)، خسرو و شیرین، به تصحیح بهروز ثروتیان، توس، تهران.
- هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) از کیومرث تا بهمن (۱۳۷۷)، به تصحیح مهدی مدائینی و مهران افشاری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- Lazard, G. (1963), *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, Klincksieck.